



(بخش چهارم)



■ دکتر امین احمدی

وجه حاجت بشر به

و مراجع دیگری جز دین به... آن نقش‌ها می‌پردازند و یا اگر هم دین چنان نقشی را هنوز ایفا می‌کند، جامعه شناسان مدعی نیستند که آن نقش انحصاری و بدیل‌ناپذیر دین است.

دوم: بررسی قلمرو اجتماعی دین با استناد به دلایل دینی از جمله بخش‌ها و اجزای گوناگون آن است تا بدین وسیله نشان داده شود که دین به شبکه‌ای گسترده از نیازهای اجتماعی انسان پاسخ می‌دهد.

پاره‌ای از متفکران مسلمان در دوره‌ی جدید سعی کرده‌اند تا این مدعا را مدلل سازند؛ از باب مثال می‌توان به سه کتاب در این راستا از سه متفکر اشاره کرد: ۱- کتاب اقتصاد از سید محمد باقر صدر ۲- نظام حقوق زن در اسلام نوشته‌ی مرتضی مطهری ۳- عدالت اجتماعی در اسلام نوشته‌ی بید قطب

(ب) همان گونه که در بحث نیازهای فردی انسان به دین گفتیم، نمی‌توان بین نیازهای فردی و اجتماعی انسان کاملاً جدایی انداخت و آن‌ها را از هم تفکیک کرد. به همین دلیل، پاره‌ای از نیازهای فردی انسان به دین، مستلزم آن است که لزوماً برای دین نقشی اجتماعی نیز قائل شویم، چون رفع آن نیازها به گونه‌ای است که لازم است انسان تمامی اعمال خود، از جمله اعمال اجتماعی خود را با دین بسنجد. در این خصوص می‌توان به دو نیاز از نیازهای فردی انسان به دین که چنین نتیجه‌ای دارد،

و انحصاراً به دین رجوع کند، آن گونه که در قسمت دوم همین فصل بحث خواهیم کرد، این امر لزوماً نشان نمی‌دهد که دین در آن عرصه سکوت کرده و یا رجوع ما به دین در رفع آن نیازها معقول نیست. دقیقاً به همین دلیل، قلمرو این بحث و بر این پایه قبول یا رد می‌شود، بسیار محدودتر از دو مسئله‌ی دیگری است که به ترتیب جامعه شناسان، فقها و متکلمان از آن‌ها بحث می‌کنند:

اول: شرح توصیفی نقش اجتماعی دین که دین از نگاه جامعه‌شناختی داشته و یا می‌تواند داشته باشد؛ برای مثال ماکس وبر در کتاب اخلاق پروتستانی یا روح سرمایه‌داری می‌خواهد نشان دهد که چگونه نیرو و عامل مذهب، به ویژه پروتستانتیسم، «شکل‌گیری کیفی و بسط کمی روح سرمایه‌داری در جهان نقش داشته است». (۱) یا به صورت کلی‌تر، می‌توان به آرای آن دسته از جامعه‌شناسان دین‌مثال زد که دین و نمادهای دینی را جزئی از یک نظام فرهنگی و به عبارتی، شاکله‌ای از معانی می‌دانند که میان شیوه‌ای خاص از زندگی از یک سو و ما بعدالطبیعه و جهان بینی خاص از سوی دیگر، هم‌خوانی اساسی برقرار می‌کند و حتی به این وسیله به زندگی اجتماعی و نهادهای آن، نوعی معنا و معقولیت می‌بخشد و وجود آن‌ها را توجیه می‌کند. از این رو از نگاه جامعه‌شناختی می‌توان برای دین، نقش و کارکردهای فراوانی برشمرد که در جوامع گوناگون، به ویژه جامعه سنتی داشته‌اند، نقش‌های که در جوامع مدرن، به تدریج تضعیف شده

در سه شماره قبلی راجع به نیازهای فردی انسان به دین مسائلی مطرح و مورد بحث قرار گرفت. اکنون از این شماره می‌پردازیم به بحث و تشریح نیازهای اجتماعی انسان به دین.

(ب) نیازهای اجتماعی انسان به دین

تنظیم مناسبات و تکالیف اخلاقی ما در قبال دیگران، نظم، امنیت، عدالت اجتماعی، قانون، نوع حکومت، توزیع ثروت، کنترل قدرت، جلوگیری از ظلم و تعدی، رفاه عمومی، تعلیم و تربیت، رشد اقتصادی، بهداشت، درمان و... نیازهای هستند که جنبه‌ی عمومی و اجتماعی دارند. آیا انسان در رفع این گونه نیازها نیازمند دین است؟ آیا انسان از نظر عقلی، اخلاقی و عاطفی در حدی نیست که این گونه نیازهای خویش را جز از طریق دین، برآورده کند؟ به نظر می‌رسد که پیش از پاسخ‌گویی به این پرسش یادآوری دو نکته لازم باشد:

الف) مراد و مدعای ما از این بحث و طرح این پرسش، تنها و تنها این است که از یک نگاه کاملاً بیرون دینی ببینیم که به حکم عقل در چه امور و رفع چه نیازی از نیازهای اجتماعی خود، ناگزیر از رجوع به دین هستیم. از این رو، بر فرض، اگر به دقت عقلی نتوانستیم اثبات کنیم که انسان برای رفع یک یا چند نیاز اجتماعی خود، لزوماً

پاره‌ای از متفکران مسلمان در دوره‌ی جدید مانند:

سید قطب، سید محمد باقر صدر و استاد مرتضی مطهری

سعی کرده‌اند که این مدعا را مدلل بسازند که دین به شبکه‌ای گسترده

از نیازهای اجتماعی انسان می‌تواند پاسخ بگوید.



فیلسوف جامعه‌گرا و زمینه‌گرا - نیز می‌گوید: اخلاق قبل از دوره‌ی جدید فضیلت محور بود؛ انسان به لحاظ کسب غایات و فضایی که باید داشته باشد، محور اصلی اخلاق به شمار می‌آید، به عبارت دیگر، اخلاق و اخلاقی زیستن را وسیله‌ای به حساب می‌آورند که از رهگذر آن، ما انسان‌ها را از وضع موجود نامطلوب که در آن هنر و فضیلت انسانی به فراموشی سپرده شده، به وضع مطلوب، یعنی فضیلت و هنر انسانی (یعنی آن چه یک انسان باید به آن آراسته باشد) می‌رسانند. و احیانا از درون او را متحول می‌کند. اما در تفکر مدرن و فلسفه‌ی نهضت روشن‌گری، اخلاق معطوف به فضیلت و انسان به عنوان موجودی که دارای فضایل و غایات اخلاقی است، به فراموشی سپرده شده است.^(۳) اگر قبول کنیم که اخلاق جنبه‌ی عمومی دارد و بر اخلاق معطوف به فضیلت و کمال تأکید کنیم، به مطلب مهم‌تری رهنمون خواهیم شد و آن این‌که بر خلاف فرهنگ مدرن، که اخلاق را از آن حیث که چگونگی روابط ما را با دیگران معلوم می‌کند، عمدتا بر این ایده‌ی «حق انسان» خصوصا حقوق و آزادی‌های فردی مبتنی می‌داند نه پی‌جویی و محافظت از فضیلت و کمال، جامعه و نهادهای اجتماعی در حوزه‌ی عمومی مسئولیت‌های دیگری - افزون بر نگرانی از حقوق فرد - خواهند یافت. بنابراین، کسی می‌تواند ادعا کند که دین در پی ایجاد و تحکیم چنین اخلاقی (اخلاق معطوف به فضیلت)، علاوه بر زندگی خصوصی افراد در حوزه‌ی عمومی نیز هست.

البته در این صورت، نگرانی از فضیلت و ترویج آن، وظیفه‌ی اخلاقی فرد و جامعه می‌شود، اما از این نمی‌توان نتیجه گرفت که دین باید لزوماً باید حکم به تأسیس دولت دینی برای نگرانی از فضیلت و ترویج آن کند... به عبارت دیگر، به صرف این‌که دین در پی ترویج فضیلت در جامعه است و اخلاق دینی بعد اجتماعی دارد، نمی‌توان نتیجه گرفت که دولت لزوماً دینی یا دست کم

حکومت و... قابل طرح باشند، به این پرسش‌ها قابل ارجاع و تحویل اند، چرا که اگر کسی بشر را ولو فی‌الجمله، در امر قانون، اخلاق عمومی، حکومت، شناخت عدالت و تطبیق آن محتاج به دین دانست، روشن است که نمی‌تواند جامعه را در این‌که از چه اصول و روشی در اقتصاد، تعلیم و تربیت، سیاست، حقوق و... پیروی کند، بی‌نیاز از دین بداند.

۱. اخلاق اجتماعی و اخلاق فضیلت محور: در

قسمت پیشین، که نیازهای فردی انسان را به دین توضیح می‌دادیم گفتیم که اخلاق هم جنبه‌ی فردی دارد و هم جنبه‌ی عمومی؛ به عبارت دیگر، هم نیازهای فردی انسان است و هم نیازهای اجتماعی انسان. در واقع، می‌توان تفکر اخلاقی را دارای سه محور دانست:

۱. چگونگی روابط ما با دیگران، یعنی حقوق اخلاقی؛
۲. معنا بخشیدن به زندگی خویش از طریق ابتنای آن بر کسب فضایل و دفع و رفع رذایل (زندگی مبتنی بر ایده‌ی خیر و خوبی)
۳. تلقی و برداشتی که انسان از خود به عنوان مجموعه‌ای از نیازها، احساسات، تمایلات داشته و برای خویش کرامتی قائل است و بر این اساس، خود را ذی‌حق می‌داند.

اخلاق در محور اول جنبه‌ی عمومی دارد در محور دوم معطوف به فضیلت است و در محور سوم معطوف به حق است. به نظر می‌آید که اخلاق در جهان جدید عمدتا معطوف به محافظت از حق، خصوصا حقوق و آزادی‌های فردی است نه فضیلت و کمال. چارلز تیلر در این مورد می‌گوید: در فرهنگ مدرن، اخلاق مبتنی بر ایده‌ی خیر و خوبی و آن چه انسان باید در پی آن باشد، نادیده گرفته شده و به جای آن فردگرایی در اخلاق حاکم شده است که بر اساس آن مجاز دانسته می‌شود که هر فردی به دلخواه خویش الگوی زندگی خود را برگزیند.^(۲) الیسدر مک‌اينتایر -

اشاره کرد: یکی نیاز انسان به نجات، به ویژه در حیات بعد از مرگ و دیگر نیاز انسان به جهان بینی جامع نگر و مقولات سعادت بخش.

روش کلی ما در بحث نیازهای اجتماعی انسان به دین این است که در چه نیازها و از چه حیثیت و جهاتی می‌توان ادعا کرد که برای رفع آن‌ها چاره‌ای جز رجوع به دین نداریم. محورهای عمده و نسبتاً بنیادینی که به تجزیه و تحلیل آن‌ها خواهیم پرداخت، عبارتند از: اخلاق اجتماعی، قانون، حکومت، ایدئولوژی و عدالت اجتماعی. پرسش‌ها و یا پرسش‌هایی که ذیل هر یک از عناوین مطرح می‌شوند و سعی خواهیم کرد تا به آن‌ها پاسخ دهیم، به ترتیب از این قرارند:

آیا آدمیان در اخلاقی ساختن مناسبات خود با دیگران (اخلاق حقوقی و اجتماعی) لزوماً نیازمند به دین نیستند؟ آیا می‌توان در عرصه‌ی عمومی به اخلاقی کاملاً سکولار قائل شد؟

آیا در وضع و تأسیس قانون مشروعیت دادن به آن، بشر می‌تواند بی‌نیاز از دین باشد؟ آیا در اداره‌ی جامعه و مشروعیت دادن به حکومت، بشر می‌تواند بی‌نیاز از دین باشد؟ و گر نه از چه جهت و حیثیتی در این دو امر به رجوع به دین نیازمند هستیم؟ آیا داشتن ایدئولوژی از جمله نیازهای اساسی بشر است؟ آیا می‌توان این نیاز را بدون مراجعه به دین مرتفع ساخت؟

آیا می‌توان بدون مراجعه به دین عدالت را شناخت و به آن جامعه‌ی عمل پوشانید؟

در تأمین رفاه همگانی و ارتقای سطح آن، چگونه می‌توان لزوماً و انحصاراً محتاج به دین بود؟ به نظر می‌آید که این پرسش‌ها، بنیادی‌ترین پرسش‌هایی است که در این مبحث می‌توان مطرح کرد، از این رو، اگر پرسش‌های دیگر در مورد احتیاج انسان به دین در باب نظام اقتصادی، سیاسی، حقوقی، تعلیم و تربیت، شکل و اداره‌ی

اخلاق در محور اول جنبه‌ی عمومی دارد، در محور دوم معطوف به فضیلت است و

در محور سوم معطوف به حق است.

به نظر می‌آید که اخلاق در جهان جدید عمدتا معطوف به محافظت از حق،

خصوصاً حقوق و آزادی‌های فردی است نه فضیلت و کمال.



پاسخ داد که «چرا حکومت‌ها حق اعمال قدرت را، هر چند به اسم قانون، دارند و این حق را از چه منبعی کسب می‌کنند؟ واضح است که این تقریر، کاری به این ندارد که چه نوع حکومت و چگونه قانونی بیشتر و بهتر می‌تواند رضایت عمومی را در عین جلوگیری از تعدی حکومت بر حقوق مردم و کنترل قدرت آن، همراه با محافظت از غایبات اخلاقی چون عدالت، آزادی، حقوق افراد، حقوق اقلیت، رفاه اجتماعی و... به دست آورد تا بگوییم که نقش انحصاری دین در این امور معلوم نشده است، بلکه مدعی است که حق فرمانروایی جز بر پایه‌ی احکام خداوند و تحصیل قرب او که اخلاقاً ملزم به اطاعت از آن فرامین و تحصیل این قرب هستیم، قابل توجیه نیست. حال اگر این تقریر صحیح باشد می‌توان، گفت که الزاماً حکومت باید به نحوی وابسته به دین باشد و دین نیز الزاماً واجد ساز و کاری (دست کم احکام و فرامین) است که نحوه‌ی اعمال این حق را روشن می‌کند.

(ادامه دارد)

بی نوشت‌ها:

۱- ملکم همپلتون، جامعه‌شناسی دین، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، ص ۲۵۶.

2- Charles Taylor, *The Ethics of Authenticity*, p.2-4

۳- مک اینتایر این مسئله را عمدتاً در اثر زیر توضیح داده است:

After Virtue: A study in Moral Theory, University of Notre Dame Press, 1984. Also from the same writer: *Marxism and Christianity*, University of Notre Dame Press, 1984, p. 124.

۴- خواجه نصیرالدین طوسی، شرح الاشارات و التنبیها، جزء ۳، نمط نهم، ص ۳۷۴.

5- David Beetham, *op.cit.*

همین دلیل، نظم و قانون در جامعه به صورت مؤثر بر قرار نمی‌شود....

بر استدلال یاد شده که مدعی است تنها از طریق دین می‌تواند به حکومت‌ها مشروعیت (به مفهوم جامعه‌شناختی آن) بخشید، دو اشکال را وارد دانست: اولاً، می‌توان به جوامع فاقد حکومت دینی (حکومتی که دست کم مشروعیت خویش را بر پایه‌ی هنجارهای دینی توجیه نمی‌کند) در گذشته و حال مثال زد که نظم و قانون در میان آن‌ها مستقر بوده است، بدون این که گرفتار بحران مشروعیت بوده باشند. به تعبیر خواجه نصیر الدین طوسی، در مغموره‌ی زمین، از طریق «سیاسیات ضروریه» مدنیت‌هایی سامان یافته‌اند، بدون این که اهالی آن‌ها متدین باشند. (۴)

ثانیاً، بر فرض قبول کنیم که در گذشته تنها دین و هنجار دینی منبع مشروعیت (به مفهوم جامعه‌شناختی) بوده و ساز و کار عقلانی - قانونی، هنجارهای قومی، ملی و ایدئولوژیک چنین نقشی نداشته‌اند، اما در دنیای جدید، بر اثر تحولی که در هنجارهای بشری رخ داده به منابع جدیدی برای مشروعیت دست یافته‌اند و نقش دین در این مورد بسیار تضعیف شده است. شاهد بر این مطلب جوامع سکولار است که در آن‌ها از منابع مشروعیت تقدس‌زدایی شده است.

تقریر دوم: در این تقریر، بر خلاف تقریر اول، مشروعیت به مفهوم فلسفی آن که مفهومی هنجاری است، (۵) اخذ شده است. در مقام بحث از مشروعیت حکومت و اعمال نظم و قانون، به دست آن، حقانیت آن را، قطع نظر از رضایت یا عدم رضایت حکومت‌شوندگان مراد می‌کنند و در واقع مدعی‌اند که تنها بر پایه‌ی مرجعیت الهی (Divine Authority) و حق الهی حکومت که اخلاقاً ملزم به اطاعت از فرامین او هستیم، می‌توان به این سؤال

مسئول ترویج فضیلت باشد. اثبات این مدعا، نیازمند اقامه‌ی دلیل بیشتر است.

۲. فقط دین می‌تواند به نحو مؤثر به اعمال نظم و قانون توسط حکومت مشروعیت ببخشد:

این مدعا به دو وجه کاملاً متفاوت تقریر شده است:

تقریر اول: آدمیان به اعمال نظم و قانون به دست امثال و اقربان خود که فاقد مرجعیت و اقتدار قدسی‌اند (به تعبیر ابن سینا، رجل مطاع الهی نیستند) از سر رضا و رغبت تن در نمی‌دهند، لذا به چنین حکومتی به زور و اجبار روی می‌آورند که به تعبیر ابن خلدون، از رهگذر آن بدترین نوع حکومت که آن را «ملک طبیعی» می‌نامند، به وجود می‌آید. حال باید دید این استدلال بر چه پایه و پیش فرضی استوار است و از این رهگذر، چه ایراد یا ایرادهایی می‌توان بر آن وارد دانست؟

این استدلال بر این پیش فرض است که آدمیان از نظر عقلی و عاطفی در حدی نیستند که بتوانند بدون اتکا به دین، بر پایه‌ی هنجارهای مشترک در مورد قانون و نحوه‌ی اعمال آن - که حافظ منافع همگان باشد - به توافق برسند و بنا بر فرض اگر چنین توافقی حاصل شود، حالت انقیاد در مورد قانون و اجرای فرامین حکومت در حکومت‌شوندگان به وجود نمی‌آید. در واقع، می‌توان نکته‌ی اصلی این پیش فرض را مطابق اصطلاح ماکس وبر، در این نکته خلاصه کرد که بدون استناد به منبع الهی و قدسی، نه حاکم و فرامین او، هیچ یک «مشروعیت» (Legitimacy) ندارد؛ یعنی اعمال قدرت و اجرای قانون به دست او در نزد حکومت‌شوندگان فاقد توجیه رضایت بخش است، هنجار مشترکی بین او و حکومت‌شوندگان وجود ندارد تا اعمال قدرت را به دست او برای حکومت‌شوندگان توجیه کند و او را در این امر محق جلوه دهد، به

نمی‌توان بین نیازهای فردی و اجتماعی انسان کاملاً جدایی انداخت و آن‌ها را از هم تفکیک کرد. به همین دلیل، پاره‌ای از نیازهای فردی انسان به دین، مستلزم آن است که لزوماً برای دین نقشی اجتماعی نیز قائل شویم، چون رفع آن نیازها به گونه‌ای است که لازم است انسان تمامی اعمال خود، از جمله اعمال اجتماعی خود را با دین بسنجد.

